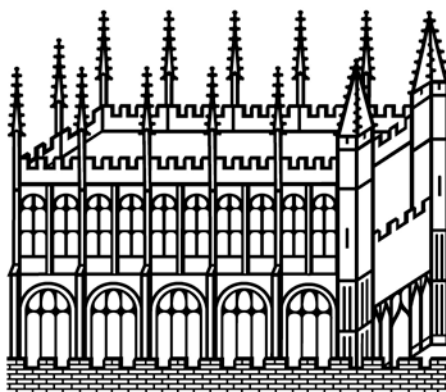




Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries
and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

<http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks>



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-
ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.





در محرومی مجرمانند و در گوی دیر بازان شاخسان آباد این حرف زبان زد صغیر و کبیر گردید که
 نادر شاه در محل کشته شد از اصفای این سخن بقالان در بازار ایران را از آسیب می انداختند
 و متصرف اسب و سلاح می شدند و از لکد کوب دست و پست او به پیش نرم میکردند چون این کیفیت
 بگوش نادر شاه رسید حکم شد که شهر را قتل نمایند گویند که تا یک پاس از مرز و زن و سنگ و گربه و چهارپایه
 هر چه پیش آمد طعمه تیغ بیدریغ گردیدند آخرش قمرالدین خان دست بسته عرض نمود که ناحق خلق اند
 از چشمه فراد آب مات می چشند آنگاه از روی ترحم حکم این صادر شد قتلان از قتل موقوف گردیدند
 و صدای اسن و امان و نسق جهان در گوی و کوچه رسید و آتش غضب که شعله انگیز شده بود باب
 امن منطقی گشت بعد چند روز نادر شاه چه از نقد و مال و چه از جوهرات چه از تخت طاووس قریب
 نوزده کر در و پیه را مالیت گرفته متوجه ایران شد از آنوقت که تا تحریر شمرع سال تخم نفاق و حرام
 مکی و مفرعه دل هندوستان سبزه بوده است هر روز باب آفرینش طراوت سبزه پذیرد و وقتیکه
 خوشبخت اتفاق از مطلع الهی تابان خواهد گردید آنگاه همه خشک خواهد بود نشانی از آن بظهور خواهد رسید

الحاق

بعد ستایش رب المنعم و نیایش حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام حاصل مراد
 اینکه درین هنگام فرخنده و قیام نسخه نادره ایام عجوبه کلام انشای دولت ام
 نام بطبع مطبوع خاص عام خدام ذوی الاحشام جناب معالی القاب
 نامی جمهور نشی نول کشور واقع در السور و کانپور با تمام
 تمام منضم با کمال لایبشیش و یال و راه اکتوبر ۱۲۸۵
 بطبع رسید و نسبت نسخه مطبوعه اول
 بار سوم صحت زاید گردید
 کتبه امیرخان عفی عنه



نادرشاه و مجروحان و نادرشاه جواب تاب توقف نیاورده بر سبیل تعجیل بالشکر طفره پیکر انتماض الویه علومیه پنجاب
 هندوستان فرمودند تا آنکه رفته رفته متصل حضرت دارالخلافه شاه جهان آباد صلاح کوس
 عدو بلند آوازه گردید انگاه منہیان شاه ہند سر از گریبان غفلت بر اور وند و در بیارے
 بروی امرایان کشورند اول خاندوران خان بہادر کہ ننگ بحر و غابو و با جمعیت چہل ہزار سوار
 جرار از مودہ کار با حریف مقابلہ نمودیمت علم شد تینہای آسمان گون بہ بہتری ہچو تیزاب فلابون
 فلکند آواز بوق و کوس زلزال بہ ہمین ترقید گور رستم و زال بہ از ہر دو طرف بہادران آہن قبا کہ
 چون برق و جوہر و تیغ می نمودند انقدر دست تر و کشا وند کہ شجاعت و دلاوری رستم و اسفندیار
 را بر طاق انفعال نہادند و میدان معرکہ از خون گلگون سواران گردید و قسم خجالت بر صفہ
 جریہ سرخی کاغذ لعل بدخشان کشید مبارزان کار ہای عظیم کہ ناسخ کارنامہای صف شکنان
 پیشین باشند بوقوع آوردند و شجاعت نشان بیدای مردانگی کہ حسرت افزای ارباب ہمت و شجاعت
 تواند بود موضوع نمودند آخرش نادرشاه تاب صمصام خون آشام خاندوران خان بہادر نیاورد
 ہر بہت را غنیمت دانستند خان با فتح و نصرت مع فوج ظفر موج شادمانہ فیروزی نوازان از معرکہ
 روانہ و در دولت شد و بحضور مقدس قریب رسیدن بود کہ نظام الملک ہند بہ باز فکر پرواز و در دید
 بعرض اشرف اعلی رسانید کہ فوج می آید حاضران در بارنا مدار بہ تحقیقات انیمعی نہر داخہ از غایت
 کم جبارتی حواس مبہر ساختہ بر سبیل تعجیل توپخانہ بمقابلہ آنہا پیشہ سر و اند خان مغری الیہ مع فوج
 مذکور بضرب گولہای ازین مرحلہ رحلت نمود نادرشاه با صفای این اخبار چون شیر زیان و بیل
 دمان باز معاودت و مراجعت نمود امرای دیگر بموجب حکم بادشاہ جہان پناہ رفته مقابلہ کردند چہند
 کہ سعی و کوشش بکار بردند و در معرکہ از شجاعت و دلیری ہنگامہ رستخیز بطور آوردند شاہد فتح و آغوش
 ندید قصہ کوتاہ شاہ ایران بر بادشاہ ہند فتحیاب گردید و لشکر گہر و دار الخلافہ وائہ نمودند و خود
 را در مجلس سلطانی فہر و آوردند ناچار شدہ محمد شاہ بادشاہ بانادر شاہ ملاقی شدہ بر یک تخت
 نشستند و سخنانی محبت بمان آوردند و طومار الفت برکشاد و ہر روز برای شاہ ایران تاجدار
 کشور ہندوستان مجلس ضیافت ترتیب مے دادند و ابواب سرور بر روی مبارکش میکشاد
 مے گویند کہ تا سہ روز فرماندہ ایران از محفل شہریاری بیرون نہ برآمدند و بار یا بان حضورش

طبیعت همه با موانع خصوصیت متلاطم رسید تا توان بینی پرده از رخ بر کشود و قننه خفته جام بیداری
 پیمود نظام الملک که در حقیقت یک گرگ کمن باران دیده بود و هنگامه بختی گرم نموده قدم بجاده کجرامی
 فرسوده ظاهر ابواب خیرخواهی بر روی کار پر دوزان جناب یکشود و در باطن برای تخریت برای آنها
 فکر صائبه می نمود و باد شاه گیتی پناه ساعشراب غفلت کشیده شب در دوز و دیدن رقص پرویان
 دلبری ادا و بشنیدن نغمه مطربان داود نوادهم آغوشی گلبدنان غنچه و بنان میان مویان سیب
 ذوق مرکب بین مروه جنبانی صندلین ساعدان شکیب ربان و خلجی سائی لاله رخان حور نقا گلاب
 افشانی شوق را بروی تازنه دادن و بزعفران پاشی سیم بران دوزیر گرفتن آرزو را گلگون عیش زدن
 ساعدت را یار مقصود و بتن و ضیا گران را در غزل بخودی بیان کردن و نغمه گویان و ریخته گویان را
 افسون سیوشی و میدن و سکندر نشا ط باینه داری سرفراز و همیشه انبساط بجام پیمای متنازل و جوم
 پری رویان بهار گلزار باغ ارم پیدا و از از دهم ماه عذاران دریای حسن تموج انگیزی هوید و همچون
 بایلی هم آغوش و فرهاد با شیرین همدوش غرض که حضرت اشرف اقدس روزانه در صحبت خورشید
 رخساران بسر بردن و شبانه با ماهر ویان هم بستری نمودن و سوای ازین شغل چه ممکن که حرف از
 انتظام صوابجات بزرگان مقدس آید و سخن از دواخواهی مظلومان برسان اعجاز بیان بگذرد و
 نظام الملک که کمی از انخوان الشیاطین بود و بلا خطه این کیفیت بناور شاه والی ایران عرضه
 باینمضمون نوشت که اورنگ آرای هندوستان تلج غفلت بر سر و با بگیم بعیش و نشاط هم آغوش
 میباشند نه خبر از ملک و سپاه نه اطلاع از آسوده و تباہ اگر درین وقت نهضت رایات جمانکشای
 باین سوشود سلطنت هند که حلوای بید و داست بلا ترد و بدست می آید فرمانروای ایران
 بدریافت این کیفیت نامه به محمد شاه باو شاه هندوستان باین عبارت نوشت و بر یک رباعی
 نقش اختصار بست رباعی ما بصلی و فلک دری جنگ ست اینجا دل ازین حادثه بسیار تنگست اینجا
 ماتباهی شد گانیم درین بحر فنا تخمه کشتی کاپشت تنگ ست اینجا وقتی که این نامه بمطالع شاه رسید
 بصلاح وزیران غلام عالمی احتشام و دبیران بر جیس شیم و نشیان عطار و رقم جوابش باینمضمون
 مخالفت مشحون زینت تسلیم و حسن تحریفات قطع صلح در دستم توجنگست اینجا
 تکمل چون نشوی تیر و تنگست اینجا خود می تو که بمیدان هزاران جوئی رستم و زال رین معرکه تنگست اینجا

ساکین خاطر البیر از باده اینسا طگردانید ای تآب در گنگ و تآب در سنگ ست آنظر ز تقدیر را در مهای
 دامن دامن با جمعیت فراوان دارد چون توضع خانصاحب روشن خان جیو که در عروج و و لکش بر همه
 صغیر و کبیر چون خورشید روشن ست و در حقیقت نمک بحر خاور ستم میدان هیچا بستند و اراده
 امید که می دارند و از چند روز رونق افروز چنانچه اند اگر چه همه اسباب ضیافت فراهم آورده لکن
 شراب ناب و رین ضلع صفت عقاود لازم که دو شیشه باده ارغوانی و یازده زمری زعفرانی و پنج بز
 ولایتی بجز مطالعه این منظره بدست شتاب خان نفریند و پیوسته تحریر چگونگی خود خانصاحب بنویسد
 و جیو که یکدم مشغول باشد چنانچه باشد که موجب سرور و موفرازان تواند شد نقطه
 رقع ۱۵۲ تمور و جلالت و شگانه ندر و پ محفوظ باشند بعضی سید که زمینداران بجویانی بچو
 در شارع کریم گنج رهبری سازند و جریه ناعاقبت اندیشی می طرازند باید که بجز دور و دور بر سر
 آن مقهوران تاخت زنده اسیر و شکنجه ساخته بحضور رسانند و در نیاب آکیدا کیدانسته حسب دستور بطور
 رقع ۱۵۳ عمو یصاحب فیض رسان و ام اقباله سماع شده که انصاحب در پرگنه سهارن پور
 تشریف آورده اند و اراده دار الخلافه شاهی جهان آبادی دارند عزیر القدر گریال بخدمت مشرف
 و میشود بعضی مطالبه که در خور تحریر بود التماس خواهد ساخت و

رقع ۱۵۴ قدر و ان مخلصان سلامت یکراس اسب که با براق مشابیهت دارد و رسید ترصد که
 آنچه قیمت مناسب آن از هم رفتار باشد بقلم سبب رقم آرند که بر سبیل هندوی ترسیل آید و بجز در سر
 دانش در چند ایام علم امتیاز از بچیان خویش برافراخته نسخ بهار دانش میخواند و در سخندان و عیالیت
 طرازی عنایت اندشانی تو انگفت مع محمد صالح بخدمت میر سمد و اراده حضرت دار الخلافه شاهی جهان
 میدارند چون در ضلع فرید آباد و قراقران همه میدهند امید که چند سپاهی بر قند از همراه کرده و هند فقط
 رقع ۱۵۵ عزیر القدر را در هندوستان جنت نشان نفاق که برق خرمن صحبت ست و حرام کلی
 که سیلاب دیوار حرمت این هر دو دل سرداران عالیقدر و عالیجا با یگانه اعصار چون نشاء و شراب
 و بوی در گلاب جا گرفته ازین سبب سپاهی حیران و متصدیان چون قلم گردان گریان و مزارعان
 دل بریان آبادی مفقود و ویرانی موجود و جمعی در فرار و تفکر برقرار عسرت اعلان فراخی مقصود تنگی
 بطور در وقت سلطنت محمد شاه از آینه دل امرایان صورت نفاق و کجرامی جلوه ناکر دید و ریای

حرام خورست و بسیار مال نپایان را از راه و غل با زنی و تبه پیر پروازی متصرف گردید ازین فریب
آگین زر بسیار فراهم آورد لیکن در رنگ متما جان میگذاشتند از همچنین آدم بد که در سزاوار و از زود
دانش احترام لازم است لهذا نگارش میرود که بجز وصول این نوشته دیارم بقال را که مرد راست و
و صدق گو است نزد این جانب روانه نمایند که او را چیزی برای جمع خراج داده برداشت بیوات
به از دکانش برداشته شود و زیاده چه بقلم آید *

رقعه ۳۶ لاله صاحب شفق مهربان سلامت محمد مسیح الزمان که در علم فرس یکتا و در تعلیم کودکان ایشان
به بذریعه این نوشته میرسد انساب که برای تعلیم بر خور در مراتب رای نگا بداند فقط *

رقعه ۳۷ زبده الاقران میان اودی بیان محفوظ باشند آنکه بشورت عقل خدا و او که مورد الهام
الهی است قدیم در جاوه اخلاصت مالکزاری نهادن گل حسن بر فرق بخت چیدن و از راه بد نهادی که
برق خرمین زندگانی است از رعیت گری و فرمان پذیری منحرف بودن شت غارستان نتایج ای اعمال
در کنار خود دیدن است زبده الاقران که باغواهی بعضی تیره و روان در ادای مال سرکار شیوه لیت و فعل
باظهار دارند تخم تفاوت در مزرعه ظهوری کارند خوب نیست می باید که بجز دور و دور و تیریل زر باقی
سرکار فیض آنها را به تمام تمام لازم دانند در صورت توقف و تعویق فوج ظهوری را رسیده دانند در
یک لحظه بضرر توپها قلعه را که محفوظ نگاه خود مقرر کردند است چون برل خزان در هوا خواهند دید و رینبا
تکلیف اکید دانسته حسب الامر بعمل آرند مهربان من صورت سنگه که از مدت مدید در فتح آباد مقیم اند ازین محب
موجب دوستی دارند و امور موجوده منی الیه بیروت و انتا پر از اند و شکر گزاری آنهم بان بطراز و دمام ایام جمعیت بکام

رقعه ۳۸ بهاراجه صاحب قبله خداوند نعمت دامت اقباله از تکلیف بنده چون آینه حیران مانند
پریشان و بخامه در بر و بچهره در شور جوانی و پیری آنکارا بحیات گفتار و لطافت رفتار و عجب قند
تعالی اقتدار که چهره صندلی و باد اسی برنگ راحت دارد و مجاهدان قدیم را به تیغ تکلف همه تن جرات
و ملازمان جدید و رعیتش و استراحت ششعر البمان را همه شربت زککلاب و قدست به قوت و انما همه از
خون جگر می نمینم امیدوار که تا تحریر غرضه انکسار از وصول طلب سال معزز و عمتا نشود و آیند تعینا
بجای دیگر گرد که ماه به ماه بصورت در راه سفر فزانی یابد دمام آفتاب دولت و اقبال تابان و درخشان با وقظ
رقعه ۳۹ عزیز القدر که دوشیسه ککلاب بدست شیخ رمضان که مره اش در پیری بحالت جوانی میرسد

و قطع دو هزار سوار جرار از موده کار مع چند ضرب توپ همچو کرک بجلی و گمن گرج رخصت ساخته لاک
 که بر سر آن سیه بختان تاخته زنده و اسیر و شکنجه نموده بجنورسانند در نیاب تا کید کید دانسته بعل آزند
 رقع ۳۳ منشی صاحب مهربان مخلصان مستقامت و حسن ترقیم پذیرفت محمد رمضان پسر شیخ رضائی که
 انصوری لامع النور حامل پرگنه دیوبند بود مبلغ یازده هزار و پیه از پرگنه مذکور تصرف نموده در موضع داراب
 متعلقه آن مهربان سکونت ورزیده باید که نامبرده را محبوس کرده بفرضیند یا آنکه مبلغ مذکور از مومی الیه
 بمعرض وصول آورده ترسیل دارند آن صاحب نوشته خیر خواه را نقش بر آب شمارند و بر وفق تسلط بعل
 آزند و این تصور از آئینه دوستی خیلی بعید نمود منشی الحال بجزر ملاحظه این قیمه آن شرارت کیش راست
 بر جنبه بسته باید فرستاد و صورت تسایل و تعویق فوج ظفر موج رسیده دانند زیاده در نیاب بجزر تا کید چه نگا
 رقع ۳۴ صاحب مشفق لاله نول رای که عالی پرگنه مشکور هستند بر جریده حال رعایا رقم نظم می نگارند
 و از ساوه آن مصادره می نگارند بهنگامه بدعت آنقدر گرم ساخته که شیشه ستم پاکو را بر طاق نیان
 گذاشته ساکنان پرگنه مذکور حیران و زمینداران پریشان حیف ست که در عمل آن صاحب علان این چنین
 شرارت نشان باشند و آن مشفق را اطلاع نشود و دریافت شد هر کار با منشی دولت رای از و یاد عمر و ترقی
 در جات و دولت خوانند بجهت طراز عشرت پرواز مع خط خاکی در عین انتظار بدولت کما چهره وصول
 موجب غمی پرده از رخ بر کشود و برادر عزیز از جهان لاله خوشحال رای که از لاحق تکلیف بقل آورده این معنی
 بدون آن عزیز این جانب روشن دلایح بود چرا که دست کار نمیکند باید که حواله سبب الاسباب سازد که بر
 سبیل تعجیل تقدیر ادبکف آید اگر چه در برج هموم محض استقامت کشاده ام اما که اطمینان قرار واقعه
 نمیشود دل ازین جهت سیاه و از سر آتش میگزیزد گویند که در زمان پیشین حضرت مخدوم جهانیان
 جهان گشت وقتی که یاجی میگفتند در چشم زدن هزار کرده میر رسیدند و هر گاه یکم یا قیوم بر زبان می آوردند
 مقیم میگردیدند و هر کس که برای مرید شدن نزد حضرت یشافت اول خج خانه لامی پرسیدند و بموجب
 گفته آن بدست غیب می بخشیدند خاطر او از طرف خانه جمع میکردند آنگاه او را مریدی نمودند به اندک
 مدت بمقصد خود میر رسید ساغر از باده امید تر و دیش رفته طو مارا طهار احوال خود بر کشاید ابواب سلوک و انما
 رقع ۳۵ که برادر من برداشت بیوات این جانب بدکان بجانا بقال که در شرارت شهاده آفاق و در
 تمریدی طاق میشود و هر نفس که میدهد و روزن چه ممکن که پوره بآید پس معلوم شد که بقال مذکور خسیله

دوست مست حق که بدست می دلی و دار و گرنه بهتر ازین پشت خار دست

رقعه ۳۹ لاله صاحب مهربان سلامت و تسلی که بکند اس بکلاش وجه معاش روانه سمت و کن شده اند آنگاه انصوح بر زبان آورند صرع هر چه با و بادا کشتی در آب انداختیم و یک دفعه هند و بی مبلغ پنجاه و پیر فرستادند بعد از آن برسنگ جنون می شکند میت هر چند مقام و پذیرست و زین مرحله کوچ ناگزیرست و چه خوش بودی که در انجمن ظهور فراتش تقدیر بقانوس نیستی شمع بستی نمی افروخت و خرم حیات از برق حیات نمی سوخت و نیایشات نذر و گهی لعل و گهی نهارست شعر گرچه جنگ بی تا ل هیچ کار خوب نیست بی تا ل آستین افشاندن از دنیا خوش است و چه خوش گوید عبد الله صاحب را
 و بوقت اسرار طالب عقبی دور و طالب مولی سبر و ر

رقعه ۴۰ خان صاحب الطاف نشان محمد خان سلامت اشرف خان از نامه اش چون نگ پیداز ل پیدار غار فغان فضیلت از چهره و چون نور از خورشید بگوید امدتی بر قامت مهر خان جام از رفعت کشیده عمری در حالت تکلیف منتفی گردید حال که خان موصوف را از طرف از رانچه چوپورا اخذ میت هفت محال مفوض گشته و انتظام قرار واقع صورت بسته سرکشان که چون بیم سرکشی میگردد اند عین از سرچو دو طاعت آوردن خان موصوف را که از راه قدر وانی در حالت پریشانی شریک مانده به نیابت خود مخلص فرمودند بفضل سبب الاسباب که چاره ساز برای اضطراب ست احوال خان مومی الیه بر چهره آرزوی گلگون عیش بالیدن و مساعدت را یار مقصود و لپسند شاد مدارج و معشوقه معارج اقبال هم آغوش خوب گفته حضرت شیخ سعدی شیرازی بدیت بهنگام سختی مشونا امید که ابر سیه آب بار و سفید و چون انصاف با خان مغری الیه با هم رابطه دوستی دارند مگر در نیوقت اراده بکلاش معاش با نظرف سازند بر طرازند
 و که نیک اتفاق جام تنازده اند میشود اختر نشا طکام پیشه بکام دوستان باشند همیشه

رقعه ۴۱ بر خور دار اعلم تر و در امور و نیوی بر افراختن مفت خود را با دید پیکر امل پیدایشی نشان آنچه ازین چون در شیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست و هر چه بدید تقدیر بر جریده قدس رقم کشید خود جلوه نا خواهد
رقعه ۴۲ شجاعت نشان محمد شجاعت علی خان محفوظ باشند عرضی مرسله از نظر گذشت معروضه بوضوح پیوست از شجارت و رزی زمینداران شقاوت نشان پر گنه گنگوه که در ادای زرباقی به لطایف اخیل گذارند و قطاع الطریق می نمایند التماس می نمایند بروقت آن احمد خان طبع آبادی را با جمعیت اخیل میگذازند

بند و بست اینجا صورت نه بسته معامله مکرر و پیوسته هم زود بخوبی کس که قابل حضور و حضور دارند بیرون نمانند
رقعه ۳۱ صاحب مهربان مخلصان سلامت بعد ششایق مواصلت سرپا راحت که بقلم گنج و بیزان بیان
 نسخه بر ابراز مطلب می پردازد و نامه نامی مع دور اسب که یکی از آن فقره و دومی ترکی بود و در دو سبب
 انبساط و تصور افزوده و در اسب به تیر گامی و خوشترامی خیلی تحسن بر آمده چاک سواران اینجا که در فن عیب
 و بهر شناسی عدیم المثال اند از بس ستوده اند غرضیکه گوهر تعریف آن هر دو اسپان آونیزه گوش هر خاص عام
 اینجا است احسن آنکه آنچه قیمت هر دو مادیان باشد بقلم الطاف رقم آرند که بر سبیل هندوی فرستاده شود و شیشه
 باوه ارغوانی که نشاء اش بکیفیت ایام جوانی مخلق می سازد و مع دو آه و چهار بز ولایتی ترسیل یافته و از
 عقب شراب انگوری نیز ابلاغ میدارد و در صد که بنده را در هر آن مخلص القلب تصور دیده همواره بدست
 و اردان انصوب بقبسطه مکاتبات فرحت آیات که موجب مزید مسرت و باعث بسید باشد از آن تواند شد
 و خیر و اندوز گنج خرمی و کنوز بختی دارند صاحب از آنکه موجب اضرار باطله ترسم در بانی گزیده و خرمی و حاکم
 مکرر و احترام نمودن ساغر از باوه سرور پیوند است و از شکوه و شکایت یگانه و یگانه در اسن بودند است از گلشن
 وقت گلهای حسین چیدن امید که بر نوشته خیر خواهد عمل باید نمود زیاده ازین ابواب بوالهوی بروی خود باید کشود
رقعه ۳۲ دیوان صاحب فیض رسان سلامت از استماع خبر کسل مزاج آخذ او را موجب تر و چند در چند لایق
 حال گردید انداخته اند و فرستاد که از احوال خود بدولت اطلاع بخشند که دل مضطربان را نقد سکین بدست آید
رقعه ۳۳ لا صاحب مهربان که مفرمای محبان سلامت درین کارگاه نیز نگ دلمای پریشان را فراموش کردن
 ظهور از جوهر سخاوت است و بهر هم ریش و در دندان پر دقتن وقوع از سر بایه سعادت لاله مجلس ای که آینه و آ
 انجمن مفلسی و نگار بند دست بید ستی بودند همین که بنده دست راجه کلاب رای مشرف گردید و هشام عمر را از
 عطر و کلاب کامیابی معطر دیدند و گوهر جان که در صد فی فانی جای داشت چون نزد خان صاحب دریا
 رسید آفتاب غور پر و اخت بنظر نماند انجامید مروت که کلید ابواب نیکبانی است هر کس چه داند و سلوک دنیا
 چه نسخه شاد کامی است بوالهوس چه خواند و بنظر رت و در بین گل چین گلستان تحسین گشته نقش
 رسوائی بر صفحہ ظهور نه بند و دوششت افسوس از بام نه انداخته تقدیر اوقات را بسودای بگی نیارند و در عالم
 جمعیت با مفلسان نه پر دقتن خود را نشانه تیر معن و طعن ساختن است آنها که بادیه های مرمل نیک کار
 اند قیمت گوهر هر که داند قبول داند آنکه شب پر از روشنی روز چه بخوابد چه بگوید هر که میگوید شمع

در سیاه و تان باید فرستاد و در نیاب به لیت و لعل نباید پرداخت

رقعه ۳۲ خان شجاعت نشان محمد خان محفوظ باشند عرضی مسئله بنظر گذشت معروضه بود و چون پیوسته از شترات و رزی زمینداران شهاب گنج که تن با دای مال واجبی نمیدهند و قدم در جاده اطاعت نمیگذارند التماس نموده بودند لهذا محمد رضای را با جمعیت دوازده سوار جبار از موده کار که در شب تار دیده بود که تیر و نواک میدوزند مع چند ضرب توپ همچو کرکل بجای و گمن گنج و فلک میدان خست ساخته لازم که بر سر آن مقام شتافته زنده اسیر و دستگیر ساخته مالوا جب که بزمه آنها مطلوب بعضی وصول در آرد و چنان بنشیند و تا آید

در پروازند که فراز و پیدایش دیگر ترمه آن طایفه قمری بگذارد و در نیاب تا کید بکشد و انسته بجا آورند

رقعه ۳۳ شریعت و فضیلت پناه محمد شفای پیوسته بر سر شرح غرا چون ماه تابان و از خوف گردش روزگار و رلمان باشند از اصفای سلطنت آن شریعت پناه محمد شفای حکیم که امر و زور و حکمت ثانی اند و در دو صورت شفا بجلوه ظهوری آرد و فرستاده شد حسن آنکه از دست حکیم ندرت و بجا آنچه خود باید پرداخت و بموجب گفته احتراز باید ساخت چه که برخلاف تجویز کوشیدن به نخل مرض آب ساندین ست زیاده چه به تحریر آید

رقعه ۳۴ عزیز من عمر بن بفظ حفیظ باشند مدت میگذرد که تجربه کوائف حالات آنجا تا گین خاطر الزم بیاورد نشان ساخته از معنی خاطر شب و روز چون مایه بی آب در ریگ اضطراب بیطیبت دول کیفیت مرغ بسلیس بگذرد و اینقدر صورت فراموشی از آینه نور محسن ندارد و میباید که حرف نیسانی را از لوح طبیعت آب یاد آورید و به شسته همواره بدست داروان اینصوب محرر حقائق باشند درین باب قدغن موعظه و تاکید نامحسوسه دانند فقط

رقعه ۳۵ حکیم صاحب مهربان سلامت بموجب طلب آنمربان ادویات از اکبر آباد طلبیده بدست شهاب عطار مرسل شده همین که میرسد بریز و بر وقت نیم شب از رام رای دانه قهیر چند بابت واد و ستد با هم شعله جنگ برافراختند و نوبت جدی کشید و بدرجه آن رسید که هر دو محمود باده جهالت با هم چسبیدند و مشت و لکد زدن شروع گردانیدند و سخنهای معنی گفتن آغاز نهادند چون ماران زهر آگین بصدکین بهم پیچیدند و گوشت و پوست بدن کشیدند آخرش رام را که از مقابل بر تافته فراگشته با آسمانیکه در بلندی فرق با فرق آن

میو و رسانیده قضا را یک پیکر یک پایش آنقدر بلغزید که طاقت قرار در خود نیافته چون گوی غلطان از زمین بر صفت منتقش ضرب منتقش گردانیدند ام قوم قلم محبت رقم میشود که آن صاحب برای یکروز تشریف آرد که بمعالجه آن مصرف شوند محمد باقی را که پیش ازین برای تنظیم و تمیق ضلع اکبر آباد مقرر نموده بودند از دست نامبره

متعلق بود حال او در کل معطل است از بس تکلیف بر شکسته معوج چمن فوق دراز گاهی مانند نای ناله جانور می کشید
و گاهی پاکو بان جمعیت اشک غم میزند و در نیو لاجیزی رعایت مودت لاله مذکور نمودن لازم و واجبست چه اگر وقت
چون تیغ قاطع میگذرد و سخن چون زخم تازه تیغ باقی می ماند و نیز وقت از دست رفته و تیر از کمان جسته اراو
باز عودند از مصری خان که سخن شیرین بر مصری از تلخی میخوابند نزد آن مهربان می رسند و رفیق قدیم اینجانب
میستند لازم که گلگون غور و پرداخت بر رخ نامیده کشند و آیه بر اسلالت بخت آیات پرداخته باشند زیاده چنانکه در
رقعه ۲۸ صاحب بھوانی در پرتش بھوانی مشغول و لنگه در عمر ننگاست همراه بنده همین وفود نگار و
بر دو بکار خود و هوشیار از خدمت اینجانب بر کنار توجه فرموده و در نگار و شکار و راست رفتن و صدق گفتار و غیره رسید
نیست چه بنور دار آدم بی هنر چون طائر بی پروا گوهر بی صدف و شیشه در شراب دیبا بی معج و سوزار بی
نوح و گل بی بو و دماغ بی جو و خانه بی چراغ و محفل بی ایام و پیش و دانشندان روزگار و دشمنان و پند
اعصار قدری ندارند و دستش آنست که شب روز تحصیل علوم عمیه و فنون شریفه که موجب حصول گنج
سرور و فوائد نیردان تواند شد سعی جمیل و کوشش ملینه بطور آرز نشود که عمر عزیز را یگان از دست شود
و عاقبت موجب افسوس گردد و ید

رقعه ۲۹ محبت و اخلاص و ستگاه بعافیت باشند کار یک سودوران مقصود نباشد محنت بران نمودن
کلاب از گل شمع کشید نیست و خود را مفت رسوا کردن ست بهتر آنست که در کار و جود بهسوی جواب بدینچ کفایت
که در کار و از مکه کفایت بعرضه ظهور می آرند می پرداخته باشند در نیابت کید کید دانسته موافق تسلیم بعمل آرند
رقعه ۳۰ برادر عزیز القدر طو لعمه بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات که وظیفه هر سالگاه و هر اوقات
ست مطالعه نمایند خط بخت مرطاب است خیالی رام رسید و خوشنودی افزای طبیعت گردید و در باب
غور پرداخت شیخ خیر اندک نوشته بودند شروع فصل ضلوع در کسی مکان بدرامه موافق گذران مقول
خواهد شد محمد دانش که در یادش ست باعث پیری که ضعف بر قاتش استیلا یافته و قابل خدمت نمانده
چون رفیق قدیم بود و اندام مبلغ یک روپیہ یومیہ بر سائر چه و تره چین گنج مقرر کرده شد که از ان دست بچھے
توت متعلقان نموده شب روز زبان را بذر کباری جاری و طاری و ساری دارد

رقعه ۳۱ اعتناء و دوستان هر چند محفوظ باشند شروع ماه بجا و در ان ایامی چند باقی است اراوه اینجانب را
شرقی بند را بن مقرر است رتبه سواری را که پرده پوشیده شد از خواب تیار کنانیده زود و دست تاب مصحوب

می طلبد غرض که نبی نفع انسان انقسم هندو سر باز فریب پرواز ندیده تر صد که دو کلمه فارش که حکم پارس ارد
بتاکید برای ادای زرتخواد بنام آن کج خرام لطف یابند و رام شگه آدم وطن که در انشراح حکایات رنگین شک
افزای چمن ست از تنگی بر خنجه تفوق جبهه و از پریشانی نقش انفعال بر سلاسل سنبل بیه موج دریا
سطر سیت از نسج شکستگی حاش و دیوانگی مجنون قوی ست از دفتر گشتگی احوالش اگر صورت روزگار در
آینه تجویز چهره کشا و جلوه نماید بقلم الطاف رقم آرند که بموجب آن نقش خصمت نامیده منقش ظهور شود
رقعه ۲۵ بمحبت والد صاحب شفق معظمه مکرمه از انوب رای آداب بضرع و انکسار قبول با فضل
حقیقی صفوا احوال نیجا به نقش خیر و عافیت منقش نوید بخت جاوید سلامتی ذات بابرکات شنب و روزگار
دگاه مجیب الدعوات مطلوب مدت مدید منقشی گردید که بور و سر فر از نامه نقد سر فر از بی بکف ز سیده از
ظهور این صورت چه صورتهای تشویش که از آینه دل چهره کشا و جلوه مانگشته و کدام ترد که پیرامون خاطر
نیاز مند ان حلقه نسبت توقع که حاصل قد مبوس بصد و رنواز ششامجات فیض آیات رقم طر از
جمیده مسابجات باشند زیاده چه التماس نماید

رقعه ۲۶ لاله صاحب مهربان سلامت از اصفای انجمنی که از نیجهان فانی و خاکدان ظلمانی لاله
رای و عین جوانی رحلت بعالم جاودانی نمودند موجب غم عالم از حد لاحق حال گردید آخرش بجز صبر شکست
بیچ چاره ندیده بکمر ضرورت ساغر شکستید گل راجه مجال این که کوید به کلال در بر چه سازی و چرا
شکسته حسن آنکه اصحاب هم صابر خواهند شد چرا که هر که در وجود آمده روزگار نبود و بوندست و قدم بجاده عدم فرسود
رقعه ۲۷ برادر عزیز القدر راحت جان سعادت نشان محبت رای لاله شیوه سهای طو لعمره بعد دعوت
مزید حیات که نگین خاتم اوقات و رقم جریده هر ساعت ست مطالعه نمایند خط بخت نط مع هندوی
مبلغ دو هزار روپیه و دو تهمان با دو مغرق و سه تهمان مشجر چهره وصول نمود موجب و خاطر افزو
مبلغ یک هزار روپیه و دیناری سقف دیوانخانه و پردای بانای دروازه صرف گردید و سه صد روپیه و
برداشت پارچه اتم بر از رسیده و تهمان مذکور در تو شکسته حواله امانت رام دارو نه شده پریم سکه محبت
که از قدیم الایام واجب الرعایت است و در نیو لا از نامساعدت طالع نابینا گردید از عدم یاوری بخت
آب گوهر بصافتش بر خاک عدم چکید بنان محتاج و از او دی این مرض علاج خبر گیری او ضروری مقدم اند
همه مورچا تصدیع نکشد و چاشنی از تلخی منطل محلیف نچشد لاله را و کاشن که بعلاوه جوداری بنزار دیناری

از آب مراد بسان سائل خشک لب و زری چند بر فاقه خالصا گوهر خان بهر روز چون آب تاب است پدیدار آرد
تکلیف بسان داشته کشند حالات بخدمت میرسد غور و پروا خست نامبرده ضرور بل مقدم از همه امور کلل چند تا هنوز
پیشکاری برگشته با زری هستند بر چه در راه به بصیص و حسابانه می یابند در تاشا بی صرف نیامند نقش سوالی بر صفحه
حال میکشند و از فکر زن و فرزند در گذشتند آنچه کیفیت بود و بلا کم و کاست تسطیر نمود و از عقب نوعیکه جلوه ظهور
خواهد یافت بنا بر آن خواهد پرداخت صاحبان بر نیوقت برای ادوی بهمان تکلیف چند در چند میکزد که کسی با عا
نمیرسد اگر چه توجه فرموده کلمه سفارش که حکم پارس را در بنام لاله صاحب میا رام در مقدمه را کند که لطف شو عین لطف است

رقعه ۲۱ مهربان محبوب اخلاق منبع اشتیاق محمد اسحاق که همراه میا صاحب عبدالرزاق از مدت مدید استقامت
داشتند و صفه شمی گری بعبارت شمیم گاشتند و میولا از نیمه آن گذشتند و نقش فسوس بر فرق طبیعت دستان بستند
رقعه ۲۲ لاله صاحب فیض رسان یکسان سگ لاله جو چند که نور خوبی از پیشانی اش پدید است و نام صفوت از
صورتش بهر داند یعنی فیض نیاز آن سر شیشه جو و الاحسان میرسد تر صد که در سلک ملازمان حضور منسلک می شود
پیکر نقد فراغت بجفت آورده نقش شکر گزاری بر صفحه وقوع بند و گلگون نه سرور بر چهره ظهور کرد فقط

رقعه ۲۳ رنگ بوی محبت و دلا جوهر شیشه صفوت و صفا سلامت اشتیاق ملاقات را که نشسته بان بیابان
فراق را عبارت از اوجایت تا توان شهرستان یک رنگی را اشارت از خاکستر سیاه بقلم در آوردن قطرات باران
شمار کردنست لهذا عنان آسبب خامه را ازین داوی معطوف گردانیده نغمه مدعا در انجمن انشراح می سراید
و سائگین مطلب را بدست ساقی جان می پیاید از آنوقت که پرده مفارقت بمیان آمده جان ناتوان سوز نیست
آنچه دیوانگی دارد و مجنون هم در خواب ندیده و از آنچه بشیای میگذرد و دفتر با هم از حرفی نشنیده احوال انتظار
دیدار اگر از قلم تر کس تسطیر آرد و راست و سیاهی از داغ جگر لاله گزارد و بجاست تر صد که نقش مهر نقش
صفحه تمنا شود و طائر کلک را در هوای نامه طرازی بال کشاده زیاده چه

رقعه ۲۴ مهربان مهربانی که متواتر بر ترقیم مهربانی حاجات مبذول است متمسک مهر و زان مقصود و مغفود
محبیب الدعوات که مراد بخش متمندانست موافق مضمونیه که مضمون از مواصالت باشد مهربان نماید که مضمون
مزید سست و مورش موفور بنسب طرازان متصور است

رقعه ۲۵ لاله صاحب مهربان سلامت چندر بجان در ادای از ترخواه بلیت و لعل می پزارد و
جسیده لطائف لاجیل بطراز و گاهی حرف از عدم جایید او بر زبان می آرد و گاهی نوشته حضور فیض گنجور بنام

هر دم که بیا دواست نیکو ست و آنکه از آن خالی در معرض زوالی است

رقعه ۱۰ منج شفقت و الاحسان و مجموعه عطا و نفع فراوان سلامت اشتیاق ملاطاف مواصلاست
بقلم آوردن آتش سوزان و درون کاغذ پیچیدن و کوه را بهیزان سنجیدن و تاب ماه را بگرم نمودن و عاری فیل را
بر سر چه کشیدن و دریا را در ابر بقی پیوندنست لهذا انشراحش بر فضل این دو جامع المتفرقین و آگدشته یا بران
مطابق پرداز و الطاف نامه مهر شامه که از هر لفظش معنی محبت چون نواز خورشید پدیدار و مانند آب از گوهر
آتشکار بود و خاطر مترو و آنقدر نقد سکین بر کف نهادن و دل شوق را ابواب فراق بر و کشاید و صد که در هر صورت این
دوا بی شین مهاجر را مخلص صمیم القلب تصور فرموده و بعد از شفقت تجار قش حریفه نشاط و ابتهاج و از ندی نشاط عواد و عوام
رقعه ۱۱ خالصه شفق مهربان سلامت بعد تنای دریافت مواصلاست سرایا راحت که اگر خامه در بیان آن
همه تن بان کرد و حرفی از آن معروض انشراح توان آورد و لاجرم سائگین مدعا را در انجمن تشریح می باید که در نیوالا
پانوی کانی برادر کلما نسبی نسارام برادر راجارام بابت دواست در مرقه و فند آتش قضیه مناقشه بر افروخت چون
آب انصاف مال منطفی شد مبلغ و دهن را رویه بندم نسارام برآمده چون نکه نامبرده در ده انصاف استقامت دارد
توقع که بر جوی الهیه و شک شد تعیین کرده مبالغ مذکور او اگر انده و هندی گاه و در تحریر مضمون نگین از خون
دل بهارستان جنون بر آتش تن است و گوی در ترقیم عبارت در نگین از سیاهی و باغ جگر رنگ بر نبلستان کامل
کلما شکستن گلات نزارنگ بوی از اشک گلگون و اودن بر روی کان بدخشان ابواب تجلی از شراره خود کشاد
دریا قطره ایست از یک سر شک چکید چشم منتظر و شفق خونیت از یک آب شکسته خاطر عقل از دماغ چون سیاه
از آتش پریده این باعث عشق است و الفت لواحقات و نیکو چون دراج از تردد باز رسیده این موجب
محبت است شعر محبت است که در دل نمیدارام و اگر نیکوست که آسودگی نمینخواهد

رقعه ۱۲ لای صبا معدن لطف و مخزن اشفاق مستلا بعد اشتیاق ملاقات سرایا راحت که قلم را و تشریح آن سر
سکون گلو ست لهذا شمع و عابفا نوس انشراح افروخت در نیوالا شکسته که دفتر جمل بیگانه اند و بشرت محبت زهر قائل
مخالفت میریزد خواسته بودم که سر او را در شمع هم که از حرکت معینی در گذر لیکن صحت وقت ندیده و مضمون این با
عال گردید ریائی جا بل چو رسد جمل و باید که در بقیه رخ خن فر باید که در هیچ مضمون لاف نمی چه زنی و طفلانه طفل گفتگو
کرد و بکفایت اشخ در کار منظوری لیکن در رسانیدن ز ترخواه که کفایت میکند بلیت لعل می پرد از دوطور معنی از آتش
حال نمبره جلوه تحسن در و محمد دانش که در یادش است از گردش و زگار چون موج شکسته حال و از ناهنجار فلک دوا

دریای مجوری و دوری گوهر و اصلت سراپا راحت بدست آید و سبب الاسباب بواب مراد بر رو کشاید باید که
 آتش قلم را در میدان تسلیم محبت نامحبات جولان دارند که اضطراب طبیعت فرو نشیند و از گلشن آرزو و گلهای
 خوبی چند زیاده از آنچه تسلیم شود شوق مافوق است تیغ صاحب تیغ دنیا و دین خانه رخ گوناگون است
 هر که نقد عمر را بسوداش در باخت مفت خود را نشاند خدنگ بلا ساخت و آنکه بیاد او مشغول گردید جام از باد
 عیش بر کشید دنیا خوابی است و زندگانی در و پن خوبی است که در خواب بینی او را چون این نکته موزون
 پنج خاطر رسیدم قوم قلم شکسته رقم گردیدم شاد و در جام جلال مالا مال باد.

رقعه ۱۴ شمع انجمن محبت و گل گزار مروت سلامت شوق ملاقات این تیره است که های خامه در هوایش
 بال کشاید و طافوس نگارین زبان را ن بیلوه گری و آید به صورت صورت تحریرش نمودن در یاد گوهر است
 و طوفان را در دل قطره شکستن اندا پری مدعا در شیشه انشراح تسخیر نماید و کاکل شاد طلبد با بغاض انظار
 میکشاید و خنای مقصود بر دست بیان می بندد و ساغر مضمیر در انجمن قمع میگردد آینه که پیش صفائی
 تجلی آتش این چهره گلدیان رنگ و بوی حیرت می آید و صورت معشوقه نشاء از ان سنجمل لبان نورهای
 منیر زخشد چشم در تماشایش آشنای زبیل سرمه سلیمانی میگردد و دیده در انرا از دیدنش کیفیت بهار خوبان
 خلد و وقوع می انجامید از روی شفقت دلی و محبت قلبی که لطف شده بود بنظر بندگان عالی متعالی گذرانید
 بسیار پسند خاطر فیض نظام گردید ارشاد فرمودند که دیگر آینه همین اسم طلبید ارند و اندا پری مبلغ و هنر
 در روپیه بدست مسکن رخا فرستاده شد و صد که خریده لطف سازند.

رقعه ۱۵ برادر عزیز القدر راحت جان اقبال نشان سعادت پیر الاله متاب را می طو لعمه و زاد و قدره
 بعد دعوات مزید حیات که گمین خاتم اوقات منتخب جریده هر ساعت مطالعه نمایند خط بخت مطاب طلب
 این جانب چهره وصول نمود موجب سور خاطر افزو و چون موسم گرما بعد لیست که از آب آتش میکشد و از تالی قبا
 مای در آب کباب میشود و از نیمه نقشب رسیدن جنم نموز به دوری و نشسته بر سنگ تعلق شکسته آتش اندا پری
 بعد دفع گرمی در باران که شرف سوزی خواهد گردید و در طوبیت پرده از رخ خواهد کشیده رسیده خواهد شد
 رقعه ۱۶ صاحب مهربان مرحوم ریش مخلصان مستلا بعضی بعضی دوستان که در لباس دوستی دشمنی میکنند
 و در آنجوان محبت زهر قاتل خصوصت جوهر ذاتی که عبارت از اتفاق است بطوری آرنده و طریقه بد نهادی که
 اثرات از عداوت تو انگفت وقوع میدارند انشاء الله تعالی زود بکینفر کردار میرسد و جریده حال قلم رسوائی میکند.

اجل بسیار از بیان بشمار علاج انیض و ادویه این آزار مصر شیخ سعدی شیرازی است مصر جوایب ابلان باشد
رقعه ۱ صاحب مهربان سلامت درین کارگاه صوری با هر کسی نفس الفت بسته میشود و پیمان محبت
 بگوش می آید از این حالش بغیر صورت اختلاف مزاج و برنگی طبع چهره ظهور نمی نماید از وقوع این نوع
 که با کسی رابطه دوستی بمیان آید قبول شعر سر برگ گل ندارم چه روم بکشت گشتن که شمشید ام گلهای بوی سونکا
رقعه ۲ صاحب مهربان مخلصان سلامت از شوق ملاقات فرحت آیات اگر زبان قلم آرد و عشر شیر این
 بر ورق آسان بگفتند با بار از مطلبی پردازد که درین باب باعث اختلاف آید و عارضه تب در دوسرید ایشان
 لذت خواب و خور فراموش الم پیرامون خاطر بر سر جوش بند حسن قیام می پذیرد که آنجا برای چند روز تشریف
رقعه ۳ مامون صاحب او از فیض رسان سلامت پیش ازین عریفه حقیقت حال اینجا بخدمت عالی ترسیل
 داشته تا هنوز جوایب آن بدجملی کمال صدا و نگار دیده و تسکین کترین بظهور نایا سیده و نقد تشفی بدست رسید
 بموجب و دلاویز فرو عمر گر خوش گذر روز ندگی خضر کم است و در بنا خوش گذر و نیم نفس بسیار است چون
 لاله درین باغ ندانم چه تقصیر در باغ نهادند بنای بگرم را نه امید که هر گو بند ز نار و آرا نگید شود که آلاشت
 نگر دو و بشر طزندگی و اسلوب روزگار زرقه اش او کرده خواهد شد زیاده چه التماس می رسد از آن صبر عرض
رقعه ۴ معدن محبت و مخزن الفت سلاور بهنگامیکه غنچه دل از نسیم نشاط می شکفت و ساغر طبیعت
 بر حقیق انبساط بر زیر سبکشت و دریا خرمی پیرامون خاطر جوش و غنچه می از هر طرف در گوش که پلنگ آهنگ و
 قاصد باد در قمار مع نامه محبت شامه که سوادش سر چشم آشنائی و حروفش بحسن بیکتائی روکش چهره شادان
 سرپا دل را بود و در و نمود حقیقت مرقوم قلم تو در قلم پرده از رخ بر کشود و چند بهان که با دوی بهان
 بنای مخالفت آغاز نموده ابواب محاسن بر کوشاده دیده و دانسته سر خود بنگاشته و نخل محبت و برادری
 از بر میکند احسن آنکه آن بیوش خودی فروش را فغانیده دهند که با هم صد چنین حرکت یعنی نگردد زیاده چه بقلم
 آید که گنگو نه چهره خوبان جهان روکش صد هزار خنده برق سبک گشتن دولت اقبال و چنین شمت و ابلال این
 سر دفتر مجبان یک رنگ و پرده کش از روی دانش و فرهنگ بر شحات سحاب فضل از و متعال شکفته و خندان
 با داری پیشانی که چون شبل لاحق حال و از تنگی که مثل غنچه نقش بند لال و از خاموشی که بسان زبان سوسن
 از حیرت که مانند زگرس ثرو لیده پیرهن ست چه پردازد و مبعوض بیان آرد که قلم کفیل در بیانش سرگردان و
 کاغذ یکسر چون برگ خزان بدیت نوشتم نامه را بر کاغذ زد و که رویم را فرقت این چنین کرد و امید از

یعنی خلعت سرفرازی و مهر طرازی از حسن و قیض انوار آن فیض بخش نیازندان و قدر افزای قدر خواهان عطا شد
 موجب نشا و گوناگون و باعث انبساط و قلمون گردید الله تعالی بران قدر دان جوهر خردمندان
 و جمیع خیرخواهان اسخ الاعتقاد و بندگان صفائی مبارک میمون و نجسته و هیاون گرداناد
 رقع ۳ صاحب فضیلت پناها فضل خان از جناب محمد خان معلوم و موضوع شد که ایشان دیده و
 دانسته رقم بحر را بفرستید و فاضلات سرکار بنده اومی برآرد و ناحق آن مسکین را ازین تیغ ظلم بربخ
 می کشند از خدائی ترسند آنکه ظلم کردند چون ازین سرای بگریزند چه همراه برزند فقط
 رقع ۴ صاحب انوپ رای که فلک بکام او گشته و نقش مراد بر صفحه تماشا هسته الحال بفرخواست
 کمال میگردارد و بایگانه شیوه سلوک و مروت مرعی میدارد و شمر انطا خلاص بجای آرد و مراتب محبت بظهور
 می رسند و اکثر با و انصبا می آید اگر برای چند روز تشریف آرند موجب و نظام و باطن مجانب گیرنگ موطن میشود
 رقع ۵ برادر عزیز القدر سر دفتر انشا پر از ان انان و سر آمد فصاحت گویان جهان طو لعمره و نواقد
 بعد دعوات مزید حیات که بسم الله نسخه اوقات و منتخب جریده هر ساعت است مطالعه نمایند خط بخت
 در عین انتظار بدست نمک زار و اچیره و وصول افروخت موجب و رفاط افزود آنکه نوشته بودند که تصدیق
 خرج بدرجه اتم و کمال تردد و در کار معلومه از عد لاحق حال عزیز اما تحریر آقای وقت از لشکر ظفر یکا نمیرسد
 همین که رونق افروز بلده لکهنومی شوند بلا تعویق و توقف خرج رسیده دانند لازم که همواره محرر حقائق باشند
 رقع ۶ صاحب خداوند فیض رسان تکلیف خرج میگرد و چه التماس نماید که هر خطه کار و در دستخوان
 رسیدن و هر خطه از تردد و کیف منجسبل بودن شش روز شگوفه ام نه بگم نه شریک و ام به هر حیرتم که در دهقان
 بچه کار گشت مارا اگر نخواه درین وقت مرحمت شود عین بنده نوازی و سرفرازی بدیست کیسکه بر سر خو
 سایه بچو تو دار و در چه موجب که خود را اگر و نعم دارد و زیاده بجز بندگی چه عرض نماید سوپرستندگی چه التماس را
 رقع ۷ سرمایه محبت و دود محمد مراد علیه الله تعالی بعد شوق ملاقات بحبت آیات که انشراح آن
 بزبان قلم مقطوع اللسان گنجینا چار بار از مطلب پرداز و نامه که از عبارتش مضمون دلیری پیداوار
 مضمون عبارت سحر سازی هویدا بود و رونمود البواب ابتهاج بر و کشود و نوکر نیز قلم محبت رقم شده بود
 که درینو لا صحبت با جابلان ناقصان که از کوی خرد و کیکلم محروم و از کوچ و دانش یکسر معدوم اتفاق افتاد و شعر
 آب چون دروغن افتد ناله خیز و از چراغ صحبت ناخشن باشت نمره از آرایه فی الواقع درین روزگار مرد

عبادت و اقامت و اقامت میبایست ساخته ارسال میسازد و از دفتر حضور محمول فارغ خطی و داخلای تارک نیاز برافراشته
 سعادت خودی پندار و اقامت آفتاب بنده نوازی و چاره سازی تابان و درخشان باد فقط * * *

رقعه ۱ دوست من و دینو لا باد وستان جدید بنگامه دوستی گرم نمودند و شیشه دوستی و دوستان قدیم
 بر سنگ نسیان شکسته از شیشه دوستی خیلی بعید نمودم منی المانی الحال بدستور پیمان دوستی باید پیوند و اعضا
 را درین موسم بر تنگال طرب بالا مال هر جا که طائر نگاه پر پرواز میکشاید بحیرت عالم آب بنظر نمی آید و از رنگ نیزی
 مهر و خشان چرخ و کان رنگ رزی کشاده و فلک عاشق زمین معشوق ست که اگر گریه این را خنده کاست
 بیک آینه بازی سکندر زهرار دارد این بحر و بحرایی از حجاب صورت بسته و همه اسباب ماکول موجود گشته
 مگر ماده خوشگوار حکم عقا در دور ضلع آن اعتقاد بسیار بل و هر کو بازار گردش جام بیرون از حیطه شمار امیدوار
 که دو تنگی عرق بهار قسم اول لطف سازند و درین صحن نصارت آگین بر جریده مجوری رقم موصلت طراز

رقعه ۲ عزیز القدر بحفظ حقیقت باشند از آن روزیکه آن نخت جگر لطیف لشکر ظفر پیکریندگان عالمی متعالی
 شتافتند گاهی بحر حال نپرداخت و ساگین خاطر را بریز از باده نساخته ازین موجب دل تزد و کیف چون مرغ
 نیم سبیل بیناید لازم که از احوال خیریت اشتغال خود مفصل بنگار و انفصال محالست و هیلان مشروح اطلال
 دهند و همواره تائیدات ربانی و ابواب صحبت و شادمانی بروی آنصد نشین یوان محبت و ولا و گمین خاتم مودت
 و صفای مفتوح باور و هیلان شقاوت نشان که در وادی انعام جمالت میشتافتند و نقش ضلالت بر حال صفحه
 می بستند تا بجمعه صام خون آشام لشکر اسلام نیاورده از معرکه حرب ضرب رو بفرار نهادند و بطرف کوهستان
 آواره و شتاد بار شدند اگر چه بهادران جنگجو ویلان شجاعت خو چون سایه و بنا گریه آنهاست لیکن آنصاحب
 هم جایکه سران آن معلوم نمایند بارتعج کردن آنها فوج ظفر موج را بگمانند چه که نخل فساد از بیخ کندین
 و پیش خالق و خلق اندکهای تحسین از گلشن ظهور چند نیست زیاده بحر شوق مافوق چه و تحریر و ترسیم آید *

رقعه ۳ صبر با ما امروز که تا پنج نیم شهر حال ست ضیافت بصدت کلف و لطافت بخانه مروت و سلوک نیاید
 لا اشیو بر شاد برای برادران عزیزان و خویشان و منتسبان مقرر شد و قتی که طره عنبرین معشوقه لیل بکفر خواهد پیچید
 همه برای اکل مشرب موجود خواهد گردید چون بهاری باری از چند روز آزاری به رسیدن پر اول صلی بدشوار می
 احسن آنکه چهار هزار تر اول از قصبه پرمسان خود خریده لطف سازند و آنصاحب هم شریک ضیافت شوند فقط

رقعه ۴ صاحب خداوند فیض سان مستلک الله الحمد هر پنجیز که خاطر میخواست آمد آخر پس پویه تقدیر پدید

علی بن اقیاس آمده شیرینی شکون مبارکی شخون بهاتحه رسانیدند و بدقتور مستر و منعم شد موافق معمولی
 چینی های طلب رعبات بنام زمینداران مثل تنگی سگ و غنلت سگ و شرارت سگ و بدنگه جاری گردید و اول
 پیاده اگرستم خان و شتاب خان بهادر خان و سخت گیر خان نمودند درین ضمن از پرگنه جبل آباد بنا بر مجرا و
 سلام این احرار انام طوایفان سر و قدان از ارستان سینب نحدان شفا تو لبان با دادم چنان پسته و هنان
 سون زبان که رخان در رسیدند به معجزه حرکت انگشت روح سخن رقالب تارک و ماند و به نشای سر و
 مجلسیان را بی جام و در آنکه پیغام بخود می پیوستی کشیدند ساعتی نقد در آب سودا تا نشای ایشان با ختم چند
 قراضه سین طلایی داده رخصت ساختند دریا فتم که آب و هوای این سرزمین هو شیاران را در بند جنون
 می اندازد و بیاد و سیلی مجنون می سازد و ازین سبب هر ناظم که در نیخی می آید ابواب عایشین روی خود میکشاید چون
 در تحصیل رعبات قاصر میشود و آخرش را رسا و رسوا میگردد و از سر کار که بمانی سرای کردار خودی باید و بند افغانه هم
 می شتابد ازین اندیشه موبز اندام علم گردید و چون رایت باخیریت حمید عقل نام سرشته دار صوبه مذکور را طلب
 داشتیم و با کشف بند و بست صوبه مسطوره مستقر شدیم از روی صدق گفتاری و راست رفتاری انظار
 نمود که درین سرزمین عفریت شہوت سنگه زمیندار پرگنه جمال آباد سرگروه همه مفسدان این دیار و سر و قدر
 جمله گرفتاران این حوالی است که تا او محبوبس نخواهد گشت نقش تعلیم و تسبیح قرار داتی نخواهد نشست ناچار
 خاکسار بقید اراده کار از اربابان نابکار شرارت شعار مصمم نمود و بعزم بیکار طومار تجویز بیکار کشود چنانچه بر
 اسب زید سوار گردید و جوشن او را دو اخیض در بر کشیده مغفر شکر بر سر گرفته و شمشیر بر پشت بر میان بسته و
 نیزه راست روی در دست ساخته و سپر توکل بر دوش انداخته با تو پناه صبر و بندگی و فوج فکر پرستندگی تقاضا
 صلاحیت بلند آوازه ساخته بر سر آن طعون و مطعون تاخته از انطرف کمزرف کم کرده شعور با جمیعت
 فسق و فجور بمقابله پخته صوفی یکی از بدبیکه بندگی یک نیاز یک صافی یک سالداران عبودیت نشا
 دست تر و دراز کردند و کار نامه شجاعت را بظهور آوردند شیطان خان رعونت خان گمراه خان و ستی خان و شین خان
 سپه سالار کج رفتار قدم در میدان معرکه افشردند و او تهوری دادند و از خون مقتولان دریا بیکران بر سر جوش
 بود و شمشیر و سپر چون مانی را شناوری مینمودند و آخرش غنیمت شکست بر شکست افتاد و آنجا عمنه اوار در روز
 نادر چونان حق پرست تعاقب کردند و شہوت سنگه و دنگی نمودند و روحی تمام و کمال از سر کشیان بعرض
 وصول پیدا الحال سر شمشیر تحصیل جبار است و مدارج تکیهات جابجا بگرد آوری رشتنگاری بر سبیل تمهیل در



بسم الله الرحمن الرحيم

عرضداشت بنده بندگی پیرایه نشی دولت رومی بجناب خداوند بی کیف و کم خدایگان وجود و عدم
سریر آرای اقلیم بچونی درینیت افزای دیم بی نمونی مبدع قوانین گیسان آفرینی مختصر همه دانی و بینی
قارس مضارب بی نیازی مفتاح البواب چاره سازی رزاق صنیر و کبیر مرتبه بخش فقیر و امیر مرهم ریش
در مندان خوشخرام وادی لامکان حده لاشر یک جل جلاله میرساند که احقر از حضور کرامت گنجور محض گشته
اول منزل که موجب حصول خلعت عنصری و باعث فراهم آمدن سامان بر دزی که بیانش چون روز روشن
و انشراحش مانند معنی از لفظ برین ناعصره نوماه جام از قیام کشیده و تردد یک گونه بر مضمون تسلی انجامیده
بعد از منزل دوم که عبارت از خط غفلت معذور طفولیت بوده باشد مدت یازده سال نقش اقامت بسته
روز و شب بطریق دلکاشائی و بی پروائی منتقصه گشته و چون حیرت آینه بی نیاز جوهر شناسی و بیوشی رنگ
مطلع صبح معرا از کدورت اقتباسی شروع سال دوازدهم عثمان ادهم عزم بجانب صوبه شهباز با و معلوم
ساقم و در پرگنه سرور پور که مکان نزول هر ناظم است طرح اقامت انداختم قاضی عشق آموز و مفتی شوق
افروز با چو و بریان دلبری ادا و قانون گویان شکیب ربا و مزه به اسے جادو و سارم و دیگر عکله و فطله

Enshae Dawaat Ram

صنایع مجید کا فضل خلائے زمین کا
بعون عجمین نون و قمرین



در طبع نامی مشهور و مشهور
در طبع نامی مشهور و مشهور

Ḥashā-i-Daulat Nam.

49 D 166

~~49042483~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Aetoul Kishore.

